

متن پرسش

سلام علیکم: وقتتون بخیر. نظرتون راجع به این متن چیست؟ به اقرار اهل نظر، بزرگترین چالش قرن ۲۱ درک «دیگری» است. این درک دیگری مستلزم عشق به «دیگری» و تغییر در درک ما از «خود» است. و این دقیقاً همان چیزی است که امانوئل لویناس، از برجسته ترین فیلسوفان اخلاق و آوانگارد قرن بیستم، در فلسفه‌ی «دگربودگی» خود به دنبالش است. هنر لویناس در این است که «دیگری» را در مرکز توجهات قرار داد و به آن ارزشی اخلاقی-دینی بخشید. به این اعتبار فلسفه‌ی او را فلسفه‌ی «دگربودگی» نامیده‌اند. در فلسفه‌ی دگربودگی لویناس، «دیگری» هر چیز یا کسی غیر از «من» است و خدا نیز در چنین تفکری «دیگری» است. لویناس می‌گوید: «اگر به سوی دیگری حرکت کنید این حرکت شما به کمال مطلق و «او» ختم می‌شود. «او» نامتناهی است و راه رسیدن به او نیز بی‌کران است. اما این راه بی‌پایان بدان معنا نیست که هرگز به او نمی‌رسید بلکه با قدم اولی که در مسیر «دیگری» بر می‌دارید «او» را حس می‌کنید و می‌توانید نشانه‌های خدا را در «چهره‌ی دیگری» ببینید». در اینجا است که به اهمیت «اخلاق دیگری» در اندیشه و الهیات فلسفی لویناس پی می‌بریم. لویناس برخلاف فیلسوفان دین است که خدا را «درونی» توصیف می‌کنند. خدای لویناس خدایی «بیرونی» و نامتناهی است و این ایده‌ی نامتناهی در غیریت دیگری متجلی می‌شود. لویناس می‌گوید: «تا وقتی «من» هستیم، در تنهایی خود محدود می‌شویم، اما همین که نگران دیگری شدیم و به دیگری عشق ورزیدیم نامتناهی و بی‌کران می‌شویم و به سوی «او» حرکت می‌کنیم. تا زمانی که دلوایس دیگری هستیم و احترام به دیگری و مسؤولیت در قبال دیگری داریم اخلاق در ما زنده خواهد بود و تا زمانی که «دیگری» در ما زنده است می‌توانیم بگوییم «من اخلاقی» در ما حیات دارد.» فلسفه‌ی دگربودگی «امانوئل لویناس» به قلم: «ژرار بانسوسا و دومنیک ژانیکو» برگردان «لیدا فخری»

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: بنده با آثار آقای «لویناس» آشنایی دارم و برای ایشان ارزش خاصی قائلم و در مباحث اخلاقی نیز از ایشان استفاده می‌کنم. اخیراً آقای دکتر اصغر مصلح کتابی تحت عنوان «با دیگری» نوشته‌اند و بنده نکات مهمی که به نظرم از آن کتاب می‌آمده است را، با ذکر صفحه‌ی آن مطالب یادداشت کرده‌ام. آن را خدمتتان ارسال می‌کنم. موفق باشید

۳. ایستادن میان فرهنگ‌ها در مقابل دنیای معاصر از مهم‌ترین افق‌هایی است که به روی تفکر گشوده

شده است.

۳. همه‌ی فرهنگ‌ها باید فرا روی از داشته‌های خود و ایستادن در «میانه» را تمرین کنند.

۵. بسیاری از مردم از رویارویی با «دیگر» دوری می‌کنند ولی با دیگری تنها راه هم‌زیستی خردمندانه، درک عمیق دیگری و وقوف به محدودیت‌های خویش و در پیش‌گرفتن منش گفتگو است.

۹. بسیاری از مشکلات انسانی راه حلی جز تغییر نگاه به «دیگری» ندارد.

۱۱. هر کوششی برای حذف دیگری به خشونت‌ی مضاعف منتهی می‌شود. باید در صدد یافتن الگوی مناسب زیستن با دیگری باشیم.

۱۴. بیش از هر چیز باید قرارگرفتن در کنار دیگری را پذیرفت.

۳۴. به نظر یونگ، حیاتِ روح وابسته به روابط میان انسانی است. هیچ فردی بدون ارتباط با شخص دیگری حاصل نمی‌شود... آدم بی ارتباط، کامل نیست، زیرا فقط از طریق روح و روان می‌توان کامل شد و روح و روان هم بدون وجه دیگرش نمی‌تواند هستی داشته باشد... ما همواره به نقد خود نیاز داریم و این بدون دیگری ممکن نیست... اروپا این بزرگ‌ترین مسئله‌ی ما، فقط هنگامی برایم درک‌پذیر است که می‌بینم من اروپایی در چه جاهایی با جهان سازگار نیستم.

۳۵. یونگ معتقد است سفیدها با سرشان فکر می‌کنند و سرخ‌پوستان با دل‌شان.

۳۹. امروز نمی‌توان «حقیقت» ناب خاص خود را، بدون احساس حضور «دیگری» یافت. نقش «دیگری» و تأثیر تفاوت او با «من» در همه‌ی اندیشه‌ها و دریافت‌ها و قضاوت‌ها آشکار است. گویی دوران زیستنِ فارغ از حضور «دیگری» به پایان رسیده است.

۴۱. آنچه در میدان نسبت با «دیگری» و در عرصه‌ی «باهم زیستن» اهمیت دارد، نتایج ملموس اعتقاد به حقیقت است. به همین جهت باید توان تفکیک حقیقت مورد اعتقاد و حقیقت ساری در زندگی و رانه‌ی رفتار «من» را داشت. در عرصه‌ی «زیستن با دیگری» آنچه اهمیت دارد، حقیقت جاری و ساری در زندگی است.

۴۵. با پیدایش تکنیک نسبت انسان با وجود و طبیعت دگرگون شده است. یا به بیانی دقیق‌تر، با تغییر نسبت انسان با وجود و طبیعت است که تکنیک پدید می‌آید. به گفته‌ی هایدگر: با تکنیک، مناسبات انسانی نیز دگرگون شده است.

۵۶. هیچ قومی نیست که بر اساس ویژگی‌های خود، خود را برتر از دیگران نداند. به گفته‌ی

سرخ‌پوستان؛ خدا اولین مجسمه‌ی آدم را نپخته بیرون آورد و نژاد سفید شد و سپس بر آن روح دمید، دومین مجسمه را که خوب پخته شده بود بیرون آورد و نژاد بیرون آورد و نژاد سرخ بود و سپس بر آن روح دمید و خدا محو تماشای نژاد سرخ شد و فراموش کرد مجسمه‌ی سوم را بیرون آورد و وقتی بیرون آورد سوخته بود و به آن روح دمید و نژاد سیاه شد.

۵۹. با گسترش تمدن مدرن و گسترش علم و تکنولوژی شناخت انسان‌ها از شناخت دور به شناخت نزدیک تبدیل شد.

. هایدگر می‌تواند راه گفتگو با فلسفه‌ی اروپایی را به متفکران غیر غربی بیاموزد.

کار دشوار گشودن راه گفتگو است. در این گفتگو هیچ جدلی رُخ نمی‌دهد.

رویکردی مشترک برای نزدیکی به یکدیگر

تفکر حاصل‌گونه‌ای سلوک روحی و معنوی است و نحوه‌ای دریافت از طریق تجربه‌ی درونی است.

آینده‌ی آمریکا آینده‌ی جهان است. وضعیت فردا را هم اکنون در آمریکا می‌توان دید.

هم‌زیستی همه‌ی سرزمین‌ها در دنیایی موزائیک‌وار

صلح میان ملت‌ها بدون صلح میان ادیان ممکن نیست.

توان ایستادن میان فرهنگ خویش و دیگر فرهنگ‌ها از طریق عرفان ممکن است از آن جهت که عرفان پیوستگی ریشه‌ای با فرهنگ خویش را حفظ می‌کند و راه درک سایر فرهنگ‌ها را هم می‌گشاید.

با انکار تمدنی در مواجهه با تمدن غربی، عملاً در بستر روح تمامیت‌خواه تمدن غربی قرار می‌گیریم که در مقابل خود هیچ فکر و اندیشه‌ای را به رسمیت نمی‌شناسند. در حالی که آنچه در زمان معاصر اهمیت دارد، جستجوی راه‌های همگرایی فراتر از تک فرهنگ‌ها است که این نیاز شرایط امروزی کره‌ی زمین است.

درگذشته مردم هر فرهنگ به تفاوت‌های خود وابسته‌اند و آن را عین حقیقت و هویت درستی می‌دانستند. ولی امروز ما به وجود تفاوت‌ها خود آگاه شده‌ایم و آن‌ها را پاس می‌داریم و آیه‌ی « إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ » طوری دیگر می‌فهمیم و موضوع «دیگری» را جدی می‌گیریم و به تفاوت‌ها احترام می‌گذاریم و خودمحورانه نسبت به دیگری نمی‌اندیشیم.

به گفته‌ی شایگان: مدرنیته به ناچار به محوری تبدیل شده که همه‌ی بینش‌ها حتی آن‌هایی که به

مشروعیت آن معترض‌اند، حول آن می‌چرخند. (با دیگری- ص ۴۸۸). و بدین لحاظ در فضای با دیگران زیستن دیگر هر فرهنگی نمی‌تواند راه ویژه‌ی خود را در پیش گیرد.